

امتناع فروکاست نخواهد بود.

## حکم عدالت؛ تأسیسی یا امضایی؟

نویسنده کتاب به این پرسش می‌پردازد که آیا ادله‌ای نظیر «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» (نساء، ۸)، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل، ۹۰) و «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (مائده، ۸) ظهور در تأسیسیت عدالت دارد یا ارشادیت آن؟ مدعای نویسنده تأسیسی بودن است و در همین راستا دو

احتمال از امضایی بودن را طرح و هر دو را خلاف ظاهر دلیل می‌داند. احتمال اول آنکه تماماً ارشاد حکمی و موضوعی به حکم عقل بر عقلا باشد و احتمال دوم آنکه چون ادله شرعی واجد مصالح واقعی هستند و از جمله مصالح واقعی همان اصل عدالت است، بنابراین این ادله، به رعایت احکام و حدود شرعی ارشاد می‌کند و از این جهت، سیاق «اعدلوا» مساوی «اطيعوا» است.

از آنجاکه برای تعیین ظهور راهی جز رجوع به قرائن نیست، طبق تقسیم اولی، منشأ ظهور گاهی قرینه متصل به خطاب و گاهی قرینه منفصل و خارجی است. نویسنده بدون ارجاع به قرینه‌ای منفصل بر استظهار تأسیسیت اصرار می‌ورزد؛ زیرا در خصوص اوامر، اصلی بر تأسیسی بودن وجود ندارد. تحلیل سیاق این ادله نشان می‌دهد در موارد مشابه که برخی با هیئت امر و برخی با ماده امر القا شده‌اند (نظیر امر به احتیاط در شبهات محصوره) توسط فقها حمل بر ارشاد می‌شوند. از طرفی قرائن خارجیه بر ارشادی بودن این خطابات در دست است. اینکه غایت نزول انبیای الهی اقامه عدل و قسط اعلام می‌شود، منوط به آن است که ماهیت عرفیه عدل، که از پیش نزد عقلا شناخته شده است و به نحوی مطلوب فطری و آرمان گمشده آن‌هاست، مدنظر قرار گیرد، نه ماهیتی اختراعی که هنوز آثار و تبعات آن روشن نیست.

نکته قابل تأمل اینکه، چنان‌که در مباحث کلامی حسن عدل و قبح ظلم مطرح شده است، حسن پاره‌ای از افعال در نظر عرف و عقلا چندان روشن نیست و جز به واسطه تعبیدی که به صدق دعوت انبیای الهی وجود دارد، قابل ارزش‌گذاری نیست (ربانی گلپایگانی، ص ۱۴۵)، چنان‌که عرف در نظر ابتدایی خود حرمت ربای معاملی را درک نمی‌کند تا رباگیرنده را بر این عمل مورد مذمت قرار دهد. از آنجاکه حسن اهداف جهانی پیامبران را باید عقلا درک کنند و در نظر آن‌ها پسندیده آید، معنایی جز ارشادیت به همان مطلوب فطری نخواهد داشت.

تأسیسی بودن مسئله عدالت مستلزم نتایج جدی‌ای است که با هدف نویسنده در این کتاب تعارض دارد. نخست آنکه در صورتی که عدالت تماماً ماهیتی اختراعی شرع باشد، هرگونه فلسفه‌ورزی و بحث نظری درباره آن را متوقف می‌سازد؛ چراکه در خصوص سایر امور مولوی نظیر حج و نماز، نظریه‌پردازی عقلانی رهیافت صحیحی نیست، بلکه تنها باید با رجوع به ادله آن به کشف احکام پرداخت، و ابداً به حوزه‌هایی چون فلسفه سیاسی، فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق مرتبط نیست. در این صورت می‌توان راجع به کارکردهای اجتماعی سیاسی حج بحث کرد یا از آثار مثبت روانی نماز سخن گفت، اما ابداً این آثار منقح موضوعی و حکمی مسئله نخواهد بود.

از آنجاکه در امور تأسیسی، مراجعه به عرف و عقلا خطاست و باید صرفاً ادله شرعی را در آن محور قرار داد، به نظریه‌ای می‌انجامد که نویسنده آن را رویکرد حداکثری نامیده و به سلفیون، اخباریون و اهل ظاهر نسبت داده است که به کلی عقل و بنائات عقلا را در راه کاوش عدالت مسلوب العبارة می‌دانند: «[...] تمامی امر عدالت توسط خود شارع بر عهده گرفته شده است و چیزی از آن باقی نمانده است که به واسطه بشر از